

بلکه موضوعی عمومی را که برای هر طالب ترقی و تعالی لایبمنه است مورد بحث قرار داده و در خاتمه بطرزی ملیح معلومات سرشار و توجه طالبان علم و نحوه استفاده از علوم ممدوح را ستوده است و چنین مدیحه سرائی هدایت جامعه است و اثری از تملق و چاپلوسی در آن دیده نمیشود. رحمة الله علیهم وعلی والدی^۲

ابن علقمی وزیر مستعصم آخرین خلیفه عباسی بغداد که مذهب هفدهمین معلم و مروج تاریخی محمد بن علقمی وزیر عالیقدر و در اصلاح حال رعیت و اجرای اصول عدالت علاقه وید طولانی داشت و با خلفای اخیر عباسیان معاشر و در حفظ معتقدات خود و حمایت از شیعه اثنی عشری بطور غیر علنی سعی و کوشش داشت و با جماعت عامه نیز بامدارا رفتار میکرد.

و این امر رفته رفته در بین مقربان و ارکان دولت عباسی شایع گشت که ابن علقمی مروج مذهب اهل بیت طهارت و از خدمت بخلفای عباسی مانند علی بن یقطین جز حمایت رافضیان قصد و هدفی ندارد.

و بعضی رقباء او که شاید از تأثیر در شخص مستعصم مأیوس بودند دور ابوبکر پسر مستعصم جمع شده و دائماً او را ابراز اضرار وزیر و شیعیان بغداد تحریک مینمودند بحدی که آن جوان غیر مجرب را از حال طبیعی خارج و مانند قطعه آتش بجان شیعیان مظلوم انداختند.

ابوبکر بدون اجازه مستعصم پدرش فرمان داد که لشکر مسلح و مجهزی بر محله کرخ محل مخصوص شیعیان تاخته و از قتل و غارت و فضحیت نسبت بآن مردم مظلوم فرو گذار نکردند.

حتی جمعی از سادات هاشمیه را که در آن محل ساکن بودند اسیر کرده و عیالات آنان را بطرز موهون از خانها بیرون کشیدند.

وزیر از این واقعه بیعد دل خود را با خلافت عباسی دگرگون کرد و برای صلاح و تهیه وسیله انتقام بروی خود نیارود و در مقام سوق دادن مغول به بغداد برآمد و بنقل

روضات الجنات تألیف معین الدین اسفزاری که خود مردی متعصب در فرق عامه است و می‌خواهد شیعیان را نیز از ابن علقمی روگردان کند و او را عامل و موجب حبس خواجه نصیرالدین طوسی در دست امراء صباحی الموت بداند و میگوید چون خواجه نصیرالدین طوسی بعضی قصاید کتب خود را برای خلیفه مستعصم میفرستاد ابن علقمی خائف شد که مبادا خواجه بدستگاه خلافت نزدیک شده و چون اعلم وافصح شخصی است که در آن دوره یافت میشد بوزارت خلیفه رسیده و او را ندهد .

لذا نامه‌ای بناصرالدین محشم نوشته و او را از مکاتبه خواجه با خلیفه مستحضر کرد و بدین سبب خواجه نصیرالدین گرفتار زندان گردید و ابداً ملاقات خواجه را با مستعصم و ابن حاجب تذکر نداده و در خاتمه امر بغداد هم اظهار خوشوقتی میکند که هلاکو با ابن علقمی که بمخدوم خود خیانت کرده بود توجهی نکرده و او را نوکر ابن عمران قرارداد .

اما از آنجا که گاهی حرف حق از دهان خصم خارج میشود در سیاق نقل عبارات خودش ناچار شده حمله پسر مستعصم خلیفه را به محله کرخ شیعیان تصریح نماید. حال باید از عقلاء انصاف طلبید آیا مجازات دولتی که ولیعهد آن دولت ارتش کشور را برداشته و بیک دسته اقلیت از رعایای خود حمله کند و آنان را قتل عام و سادات هاشمی را که صرف نظر از جلالت قدرخانوادگی و انتساب با پیغمبر اسلام بنی اعمام خانواده خلافت هستند مقتول داشته و فضیحت کند جز سپردن بشمشیر، چیزی دیگری است ؟

حقاً حق و عدالت مجری شده است زیرا خلیفه مسلمین که خود را قائم مقام پیغمبر میدانند این فجایع را تماشا کرده و بروی فرزند عزیز نیاورده است و سیعلم الذین ظلمو... ای منقلب ینقلبون

قضیه عجیب - اما قضیه ابن عمران که بعد از تسلط مغول بفرمانداری بغداد منصوب و ابن علقمی در همان حال وزارت باقی ماند از اعجاب قضایای روزگار است زیرا او در یعقوبیه بکار دلاکی امیر شهر مشغول بود و بواسطه خستگی بخواب رفته و از مالش و خدمت

باز ماند و وقتی از او مؤاخذه کرد گفت در خواب دیدم که خلافت عباسی ساقط و بغداد تحت حکومت من در خواهد آمد .

امیر یعقوبیه بالگد بسینه او زد که از تخت سرنگون گردید ولی تأثیر این رؤیای همیشه او را بخیال رسیدن بحکومت انداخت و همیشه در فکر بود تا بغداد بوسیله مغول محاصره شد و لشکر مهاجم دوچار گرسنگی شدند .

ابن عمران در این موقع خود را بهلاکو رسانید و محل انبارهای گندم را که در یعقوبیه بود باو نشان داد و مقرب درگاه شد بحدی که بعد از فتح بغداد با هارت پایتخت پانصدساله عباسی برگزیده شد .

اسفرازی در مقام اهانت از ابن علقمی وزیر از طرف خود میگوید. چه سری که پیش خلیفه روی زمین فرود نمی آید بر خط امر نوکر عامل یعقوبیه می بایست نهاد و بدنامی دنیا و آخرت را برد .

باید جواب داد وقتی که وزیر سردر پیش پای خلیفه نهاد و با کمال عجز و الحاح از او که خود حافظ جان و مال مردم است درخواست کرد که از قتل عام رعایای خود صرف نظر کند و مورد قبول واقع نشد نتیجه قتل عام تمام خانواده خلافت و اتباع اوست .

بهر حال ابن علقمی در مقام بهم زدن اساس خلافت شد و بدین منظور هلاکو خان را که در قزوین و الموت متوقف بود بوسیله نامه مخفیانه بحمله بر بغداد دعوت نمود و وعده داد که طرق فتح او را هموار نماید .

هلاکو خان با شورخواجه نصیرالدین بدون مهاپا بطرف بغداد راند و با چهل روز محاصره بالاخره مردم بتناک آمده و راه چاره مسدود گردید و بتدبیر و صلاح ابن علقمی و بعض دیگر از درباریان که از دست خلافت عباسی بجان آمده بودند خلیفه و پسران و جمعی از ارکان دولت بملاقات هلاکو رفته و جان شیرین و حیثیت پانصدساله خانوادگی را فدای یک حرکت بیجای قتل عام کرخ کرد .

و اسفرازی مدعی است که ابن علقمی پشیمان شده و مادام العمر در حال اسف بود

و تا مدتی در الواح و صحایف می نوشتند :

لعن الله من لا یلعن ابن علقمی .

ولی مخالفین این مؤلف متعصب بکلی او را کاذب داشته و برعکس مردم را از فشار عباسیان آسوده شده قلمداد میکنند و بازادعا کرده که یکی از نویسندگان از این جمله کلمه (لا) را عمداً ساقط کرده بود و او را هفتادچوب زدند .

و این امر عجیبی نیست زیرا در محیط‌هایی که شیعه را قتل‌عام کنند کتاک زدن يك نفر از افراد شیعه امری فوق‌العاده نیست خداوند به برادران سنی ما انصاف بدهد ما امر خلافت را امری خدائی می‌دانیم آنان را که هم عقیده ما نیستند تکفیر نمی‌کنیم آنان که خلافت را امری خلقی میدانند ما را که هم عقیده آنان نیستیم کافر میدانند .

شهر قم که ما مکرر در نوشتجات خود توصیف کرده و جلالت

قدر بعضی از علماء ساکن آن را ظاهر و هویدا کرده‌ایم مانند

مزرعهای برای روئیدن محصولات مرکز ظهور علماء و فضلاء

**هفدهمین معلم از
فضلاء قم زکریا بن آدم**

شیعه امامیه اثنی عشریه و نشو و نما، تان در اسلام بوده است .

ما قبلاً متذکر شده‌ایم که حسین بن روح نائب خاص امام کتاب فقه خود را برای

تصحیح بقم فرستاد .

و حال آنکه قمین و تمام مردم شیعه برای انجام حوائج خود از پیشگاه امام عصر

عجل الله تعالی فرجه باو رجوع مینمودند .

سادات و شیعیان فراری از کوفه از زمان حکومت حجاج بن یوسف ثقفی در آن

دیار سکونت اختیار و کاملاً در آسایش بودند و در دوره امامت حضرت امام رضاعلیه السلام

شخصیت این بلد به نهایت درجه علو رسید که خلیفه غاصب وقت از عبور آنحضرت

از شهرستان قم استیحا ش میگرد و میترسید که حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در

قم متوقف و باتکاء اهالی شهر دستگاه خلافت را بهم زند .

چنانکه میتوان از زوایای تاریخ خوف دائمی خلفاء غاصب‌ها را از این شهرستان

استنباط نمود .